

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اطلاق حدیث در مورد کلمه ید

مطلب دوم این است که آیا این حدیث شریف اطلاق دارد و کلمه «ید» شامل تمام انواع و اقسام ید، اعم از ید مأذون و غیر مأذون می‌شود یا نه؟ گاه ید انسان بر مال غیر، ید مأذون است؛ مثل وکیل که بر مال غیر به اذن موکل ید دارد؛ یا ید مستأجر بر عین مستأجره که به اذن موجر است؛ و یا همانند باب امانت و عاریه.

در تمام این موارد انسان بر مال غیر به اذن مالک ید دارد و از آن به ید مأذون تعبیر می‌شود. در مقابل، ید غیر مأذون است؛ بدین معنا که انسان بر مال غیر بدون اذن مالک ید دارد؛ ید غیر مأذون به ید عدوانی و ید غیرعدوانی تقسیم می‌شود؛ که ید عدوانی منحصر به باب غصب است. مثال ید غیرعدوانی این است که انسان در اثر یک معامله فاسد، مالی را در اختیار گرفته است؛ در این مورد ید غیرمأذون و غیرعدوانی است.

حال سؤال این است که آیا حدیث علی الید اطلاق داشته و شامل تمامی این موارد می‌شود؛ اگر بگوئیم که حدیث اطلاق دارد، چنین نتیجه می‌شود که بگوئیم قاعده عدم ضمان امین – «الامین لا یضمن» – مخصص قاعده ضمان ید است؛ حدیث علی الید اطلاق داشته و شامل هر یدی می‌شود، چه مأذون باشد و چه غیر مأذون؛ چه عدوانی باشد و چه غیر عدوانی؛ در تمامی این موارد به مقتضای حدیث علی الید ضمان وجود دارد مگر مواردی که با دلیل تخصیصاً از این قاعده خارج شود. آیا چنین است؛ و یا آن که باید حدیث را از ابتدا به گونه‌ای معنا کنیم که شامل ید مأذون نشود و فقط ید غیرمأذون را شامل گردد؟

اقوال موجود در مسأله

مجموعاً سه احتمال در این حدیث وجود دارد؛ **احتمال اول** اطلاق است؛ یعنی گفته شود که کلمه «ید» اطلاق دارد و شامل همه موارد می‌شود. **احتمال دوم** آن است که این حدیث فقط دلالت بر ید غیر مأذون، اعم از عدوانی و غیرعدوانی دارد. **احتمال سوم** آن است که گفته شود این حدیث فقط دلالت بر ید غیرمأذون عدوانی دارد. باید بررسی کنیم تا معلوم شود کدام یک از احتمالات فوق صحیح است؟

کلام مرحوم مامقانی

از کلمات مرحوم مامقانی در صفحه 63 از جلد 5 حاشیه مکاسب استفاده می‌شود که این حدیث اطلاق دارد؛ ایشان می‌فرمایند: **لكن انك خبير بان الاخذ بالنسبة الى الاصناف الذي تمته من الاخذ على وجه القهر والغلبه و الاخذ على وجه السرقة بل الاخذ**

على وجه العارية و الوديعة من قبيل المتواطى؛ کلمه اخذ یک عنوان کلی است و نسبت به مصادیقی که به عنوان افرادش هستند، عنوان متواطی دارد؛ صدقش بر ید مأذون، با صدقش بر ید غیر مأذون، با صدقش بر عدوانی، با صدقش بر ید غیرعدوانی، علی السویه است؛ و مثلاً همانگونه که در باب عاریه، مستعیر ید دارد، در باب غصب نیز غاصب ید دارد، و در هر دو، کلمه «ید» علی السویه استعمال می‌شود. لذا، از کلام ایشان احتمال اول استفاده می‌شود.

دلائل قائلین احتمال دوم

دلیل اول: اما کسانی که احتمال دوم – حدیث فقط بر ید غیرمأذون دلالت دارد – را مطرح کرده‌اند، شاهی که آورده‌اند نسبت به کلمه اخذ است؛ فرموده‌اند: بین کلمه «اخذ» و «قبض» فرق است؛ «اخذ» در جایی استعمال می‌شود که با قهر و غلبه باشد، اما «قبض» در استعمال عرفیه، در مواردی استعمال می‌شود که قهر و غلبه نیست و خود مالک، مالش را به دیگری می‌دهد. این دسته می‌گویند: به قرینه کلمه «اخذ»، این روایت اصلاً اطلاقی ندارد؛ «علی الید ما اخذت»، یعنی اگر ید چیزی را بدون رضایت و اذن مالک گرفت، ضامن است. حالا برخی می‌گویند: این «اخذ» فقط دلالت بر قهر و غلبه دارد، و برخی دیگر می‌گویند: «اخذ» در مطلق غیر مأذون استعمال می‌شود. این به عنوان یک دلیل برای قول دوم. **دلیل دوم:** فرموده‌اند: اگر روایت، اطلاقی هم داشته باشد، در اینجا انصراف به ید غیرمأذون دارد و شامل ید مأذون نمی‌شود.

نتیجه احتمال دوم

اگر احتمال دوم را قائل شویم و بگوئیم که این روایت، شامل ید مأذون نمی‌شود، نتیجه‌اش این می‌شود که خروج ید امین، ید مستأجر، ید مستعیر و ... از این روایت، خروج تخصصی است و به تخصیص از تحت روایت خارج نمی‌شوند.

غیر از دو دلیل فوق، این عده شاهی نیز بر مدعای خود می‌آورند مبني بر آن که این روایت آبی از تخصیص است؛ «علی الید ما اخذت حتی تؤدی» مثل «الظلم حرام» است؛ همانطور که در «الظلم حرام» نمی‌توانید مسأله تخصیص را مطرح کنید و لسان آن، آبی از تخصیص است، در مورد حدیث علی الید نیز به همین صورت است. اگر قرار باشد که احتمال اول را بپذیریم، دیگر نمی‌توانیم با دلیل «الامین لا یضمن» آن را تخصیص بزنیم؛ چه آن که حدیث علی الید سازگاری با تخصیص نداشته و ابای از تخصیص دارد.

دلیل احتمال سوم

برای احتمال سوم – حدیث اختصاص به باب غصب دارد و فقط شامل ید غیرمأذون عدوانی می‌شود – نیز عمدتاً به کلمه «اخذ» استدلال شده است که ظهور در قهر و غلبه دارد.

اشکال دلیل احتمال دوم و سوم

به نظر می‌رسد که دلیل فوق نا تمام است؛

اولاً در بعضی از نسخ روایت، بجای «اخذت»، «قبضت» است؛ و در این صورت باید توجه داشت که اگر بدانیم اجمالاً

پیامبر(ص) بر حسب این حدیث، یا «اخذت» و یا «قبضت» را فرموده است، دیگر نمی‌توانیم به خصوصیات مختصه هر کدام از این الفاظ استدلال کنیم؛ بلکه باید قدر جامعی بین آنها را بگیریم.

این نکته در تمامی روایاتی که به این صورت هستند جریان دارد و یک ضابطه کلی می‌باشد؛ بنابراین، اگر قدر جامعی وجود داشته باشد، همان را اخذ می‌کنیم؛ ولی اگر قدر جامع نباشد، روایت مجمل شده و صلاحیت برای استدلال ندارد. هذا اولاً که این روایت، نسخه بدل دارد.

ثانیاً هنگامی که به کتاب‌های لغت مراجعه کنید، در هیچ کتابی چنین فرقی میان «اخذ» و «قبض» ذکر نشده است؛ البته شاید در مواردی که یک عدوان و قهر و غلبه ای باشد، عرف، کلمه «اخذ» را بیشتر استعمال کند، اما اینطور نیست که این ماده اختصاصی به این مورد داشته باشد. مواردی که این لفظ در قرآن و روایات استعمال شده است را ملاحظه کنید مثل این آیه شریفه که: «واذ اخذ ربك من بني آدم»، و هیچ قهر و غلبه‌ای وجود ندارد.

بنابراین، این دلیل، دلیل درستی نیست. **اشکال دلیل انصراف:** اما مسأله انصراف، باید گفت که انصراف نیاز به منشأ دارد؛ اگر خواهیم بگوییم که مطلقاً انصراف به یک فرد دارد، نیاز به یک منشأ است و در مانحن فیه منشأیی برای انصراف ملاحظه نمی‌کنیم. بنابراین، ادله‌ای که ذکر شده، به نظر می‌رسد که مخدوش است. با این وجود، ما قائل نیستیم که روایت اطلاق دارد؛ بلکه در خود روایت، قرینه روشنی بر عدم اطلاق وجود دارد.

نظر استاد محترم

به نظر ما، هنگامی که در این روایت دقت کنیم، ظاهر این روایت آن است که «اخذ» باید اخذ ابتدائی و اختیاری باشد؛ یعنی روایت که می‌گوید «علی الید ما اخذت»، «اخذ» باید ابتدائاً به ید استناد داشته باشد؛ در مواردی که ید، ید غیرمأذون است، استناد «اخذ» ابتدائاً به ید است، اما در مواردی که ید، ید مأذون است، مثل آن که مالک بگوید «انت وکیل»، «اخذ» - یعنی ید - در یک رتبه متأخره قرار گرفته است؛ و نمی‌توانیم بگوییم «اخذ» ابتدائاً به ید استناد دارد؛ از عرف هم که سؤال کنیم، می‌گوید ابتدا مالک به او گفت بگیر و پس از آن است که ید حاصل شده است.

پس، خود روایت ظهور در این معنا دارد که اطلاق نداشته و ید غیرمأذون را شامل می‌شود؛ و طبق بیان ما، فرقی نمی‌کند که عبارت روایت، «اخذت» باشد یا «قبضت»؛ هر کدام که باشد، ظهور قوی دارد در این که اخذ یا قبض ابتدائاً استناد به ید دارد و در نتیجه، مورد ید مأذون که این استناد به نحو ابتدائی نیست را شامل نمی‌شود.

آیا روایت اختصاص به باب غصب دارد؟

حال که می‌گوییم روایت، دلالت بر ید غیرمأذون دارد، به نظر ما، فرقی نمی‌کند که ید غیرمأذون، عدوانی باشد یا غیرعدوانی؛ چرا که برخی خواسته‌اند روایت را فقط به باب غصب اختصاص دهند؛ مرحوم شیخ نیز در مکاسب می‌گویند: «علی الید» یعنی ید عادی و ید عدوانی.

اما به نظر ما، ید غیرمأذون می‌تواند عدوانی باشد، مثل موردی که انسان غصباً مال کسی را بگیرد؛ و هم می‌تواند ید غیرعدوانی باشد، مثل مورد مقبوض به عقد فاسد، که چون بیع فاسد است، ید و قبض مشتری بر مبیع غیرمأذون است؛ چرا که اگر مالک بداند معامله باطل است، اجازه نمی‌دهد که مال را مشتری بگیرد؛ پس ادنی هم وجود ندارد؛ با این حال، عدوانی هم وجود ندارد،

و از علي الید می‌توانیم استفاده کنیم که از هنگامی که مشتری بر مبیع ید پیدا می‌کند، ضمان می‌آید و در فرض بقاء، باید آن را به بایع رد کند، و در فرض تلف، باید خسارت مبیع را به بایع بپردازد.

در اینجا اگر بخواهید مطلب را دنبال کنید، باید تذکر دهم که این مطلب به صورت مستقل در کتابی بحث نشده است، و فقط در کتاب قواعد فقیهه والد بزرگوار ما، یک مقدار مفصل‌تر از دیگران بحث شده است؛ با این اضافاتی که ما داشتیم.

دلیل دیگر بر اطلاق روایت در مورد کلمه ید

برخی خواسته‌اند بگویند از آنجا که محدثین اهل سنت این روایت را در باب عاریه نقل کرده‌اند که ید در آنجا ید مأذون است، پس کلمه «ید» اطلاق دارد. جوابش آن است که چه محدثین آنها و چه محدثین ما، اگر روایتی را به اجتهاد خودشان در بابی نقل کردند، برای ما قرینیت و دلالت ندارد. نکته دوم این است که احمد حنبل این روایت را در «مسند» در دو جا نقل کرده است؛ در صفحه 8 از جلد 5 از پیامبر (ص) نقل می‌کند که پیامبر فرمود: «علي الید ما اخذت حتی تؤدی»، و مورد دوم صفحه 13 از جلد 5 است که اضافه‌ای را هم می‌آورد: «فقال ثم نسی الحسن قال لا یضمن»، حسن منظور حسن بصری است، چون سند روایت این بود: قتاده از حسن بصری، حسن بصری از سمرة بن جندب، و سمرة هم از پیامبر نقل می‌کند.

در کتاب سنن بیهقی (السنن الکبری)، جلد 6 صفحه 90 که این حدیث را ذکر می‌کند، آمده است: «ثم ان الحسن نسی حدیثه حسن بصری نسی حدیث سمرة را، فقال هو امینک لا ضمان علیه»، در موردی بوده که به کلام پیامبر استدلال کرده‌اند بر این که کسی که بر مال مردم ید پیدا کرده، ضامن است؛

حسن بصری گفته نه، «هو امینک لا ضمان علیه»؛ یعنی این عبارت ظهور در این دارد که حدیث علي الید از اول هم شامل ید امانی نمی‌شود.

آیا مقصود حسن این بوده که این حدیث دلالت دارد بر این که امین هم ضامن است، ثم نسی الحدیث، این عبارت اصطلاحی است که گاه در کتب محدثین مطرح می‌شود که اگر شاگردی از شیخ خودش روایتی را دید که صحیح نیست، آن را در حکم نسیان قرار می‌دهد.

در حاشیه کتاب السنن الکبری یک کتابی است به نام الجوهر النقی، که نویسنده اش ابن ترکمانی است؛ در آنجا بطور مفصل بحث کرده است که «نسی» یعنی چه؟ او می‌گوید «نسی» یعنی حدیث از یادش رفت؛ بدین صورت که در موردی که نزاع شده بود و برای رفع نزاع نزد حسن بصری آمدند، حدیث سمرة از یادش رفت و بعد طبق فتوای خودش گفت: «هو امینک لا ضمان علیه»؛ در این صورت، معنایش این است که اگر حدیث سمرة را قبول می‌کرد، حدیث سمرة می‌گوید امین هم ضامن است؛ و یا آن که «نسی» به معنای اعراض است؛

چون سمرة آدم مشهور الفسقی بوده و به معاندت با پیامبر معروف بوده است، حسن بصری می‌خواهد بگوید نمی‌شود به سمرة اعتمادی کرد و باید او را کنار بگذاریم و بر اساس ضوابط، بگوییم «هو امینک لا ضمان علیه».

به هر حال، از این نکته – عبارت اضافه مسند احمد حنبل یا سنن کبرای بیهقی؛ و همچنین ذکر روایت در باب عاریه توسط محدثین اهل سنت – خواسته‌اند که اطلاق را استفاده کنند. اما هیچ کدام از اینها دلیل بر این مطلب نمی‌شود و نمی‌توان اطلاق را استفاده کرد؛ فوقش این است که حسن بصری از روایت اطلاق را فهمیده است که یک اجتهدی می‌شود و این اجتهد برای ما قابل قبول نیست. این هم به عنوان تکمیل مطلب، ادامه مباحث إن شاء الله فردا.

